

# کفتارهای عرفانی

(قسمت پنجاه و نهم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات اسفند ۱۳۸۸)

نود و نهم

# فهرست

جزوه نود و نهم - گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)

(بیانات اسفند ۱۳۸۸)

عموان

صفحه

نوروز / تقویم شمسی و تقویم قمری / در تقویم فارسی که ایرانی‌ها داشتند، عزا نبود و هر ماه جشن می‌گرفتند / آداب و رسومی که برای ما مانده محترم است و بیخود می‌گویند که بت‌پرستی و خرافات است / هفت‌سین / آویزان کردن نعل اسب و خرافاتی که از خارج گرفته شده / پرستش گاو در هندوستان و نظر گاندی / چهارشنبه‌سوری و جشن نوروز، رسومی که به‌جا مانده حلقه‌هایی است که ملیّت ما و دین ما را نگاه می‌دارد..... ۶

فتواهای علما / چهارشنبه‌سوری / دین زرتشتی / داستان موسی و شبان / آتش‌پرستی / مراعات حال بندگان خدا اوجب واجبات است / داستان موسی علیه السلام و بازخواست کردن خداوند به کشتن چند هزار نفر / داستان ابراهیم علیه السلام و وساطت قوم لوط / داستان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اسلام آوردن وحشی / رفتار خوب نسبت به خانواده و شوهر / در اعمال خود خیلی مواظب باشید..... ۱۷

خداوند کار خودش را می‌کند، چه بخواهید و چه نخواهید / کسی که توکل بر خدا کند، همان او را بس است / اگر من‌ها با هم

باشند بنیان<sup>۸</sup> مرصوص می‌شود و کسی نمی‌تواند کاری کند/ آنچه از خدا می‌رسد خیر است، چه ما بفهمیم و چه نفهمیم، منتها سعی کنیم بفهمیم/ گاهی رفتار ما طوری می‌شود که فکر

می‌کنیم دنیا برای ماست..... ۳۳

روز از شما مبارک باد/ هر روزی که از شما مبارک باشد، روز خداست/ ایام‌الله/ اثری که خداوند می‌دهد و داستان زن بدنامی که شیخ به او گفت «ای فاحشه برو» که با تکرار این ذکر مستجاب‌الدَّعوه شد/ خداوند به همه نظر دارد/ سستی نکنید و نگران نباشید/ در مورد ایامی که برای شادی آفریدند، عید

نوروز، چهارشنبه‌سوری..... ۳۷

ما نمی‌دانیم چه چیز را خداوند قبول می‌کند/ امید به رحمت خداوند/ داستان نماز باران، خداوند در ماندگی می‌خواهد/ حسابی که خداوند دارد را ما نمی‌دانیم پس بی‌حساب، کار خیر بکنید/ از کار خوب ولو خیلی به نظر تان کوچک بیاید، دوری نکنید/ نیت‌تان را درست کنید وقتی نیت خوب بود جز خوبی از آن

صادر نمی‌شود..... ۴۵

فهرست جزوات قبل..... ۵۴

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

نوروز / تقویم شمسی و تقویم قمری / در تقویم فارسی که ایرانی‌ها داشتند، عزابود و هرماه  
جشن می‌گرفتند / آداب و رسوم که برای ما مانده محترم است و بیخود می‌گویند که  
بت‌پرستی و خرافات است / هفت سین / آویزان کردن نعل اسب و خرافاتی که  
از خارج گرفته شده / پرتش گاو در هندوستان و نظرگاندی / چهارشنبه سوری و جشن  
نوروز، رسوم که به جا مانده حلقه‌بانی است که ملت ما و دین ما را نگه می‌دارد<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک عبارتی را در روزنامه دیدم که عبارت قشنگ و جالبی بود،  
به مناسبت نوروز نوشته بود که نوروز گرچه نو است و از اوّل سال است  
ولی در تاریخ ما خیلی کهن و خیلی پیر است و نو نیست. نوروز در  
خاطرات ما هست بعد هم که اسلام آمد، یکی از خصوصیات خاصّ  
اسلام این است که بسیاری از قواعدی که متمدّنین کشف کردند و در  
علم حقوق یا جامعه‌شناسی نوشته‌اند، اینجا به قول آنها که می‌گویند

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۳ ه. ش.

یک نفر عربی که می‌گفت سواد ندارم، حضرت محمد ﷺ که هیچ دانشکده‌ای هم نرفته بود یعنی دانشکده نبود که برود. این شخص تمام قواعد، موجبات جهانگیر و دامنگیر شدن مکتب اسلام را بیان و عمل کرده. یعنی اسلام هر جا می‌رفت قواعد و عادات و عُرف (به اصطلاح حقوقی) و سنت‌های آن مملکت را محترم می‌دانست، مگر اینکه با اصول اسلام مخالف باشد. اصول اسلام هم توحید است یعنی فقط یک خدا را بپرستیم اگر با این منافات نداشته باشد مردم هر طور خودشان می‌خواهند فکر کنند. حتی بعد هم که جامعه‌ی اسلامی تشکیل شد، تا زمانی که پیغمبر حیات داشت که هر چه حضرت می‌فرمود هم قانون بود و هم حکم دادگاه و دستور اداری بود، بعد از فوت حضرت هم قاعده‌ای که گذراندند که آن هم آیه‌ی قرآن است که گفته وَأْمُرُهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ<sup>۱</sup>، یعنی کارهایشان با مشورت بین خودشان است. یعنی خدا شما را ول کرده که خودتان بچرید و معارف دینی و الهی را درک کنید. مثلاً فرض کنید در جاهایی که گرفته بودند، می‌دیدند اینها زرتشتی هستند که مؤحد هم بودند ولی در توحیدشان شیشه‌خرده بود، طلوع آفتاب که می‌شد، می‌ایستادند جلوی آفتاب و قربونت بروم به آفتاب می‌گفتند و عبادتش می‌کنند. این را لغو کردند این با اصول اسلام مخالف است لباس سفید می‌پوشند و آن عبادات دیگر را قبول کرد یک

روز که (این مطلب از زمان حضرت پیغمبر ﷺ هم نقل شده از حضرت صادق علیه السلام هم نقل شده حالا هر کدام که باشد) دیدند عده‌ای از زرتشتی‌هایی که گرفتند، روزی دارند که عید و جشن گرفتند. گفت: چه خبر است؟ گفتند ما این روز را که اوّل بهار است جشن می‌گیریم. اسمش را هم گذاشتیم نوروز یا روز نو. حضرت فرمودند: خیلی خوب است، این دعا را هم اضافه کنید، برای اینکه دیگر اسلامی شود. عید نوروز را نمی‌توانند بردارند برای اینکه خود ما الان می‌خوانیم یا مَقْلَبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ الی آخر... چون حضرت جعفر صادق فرمودند. بنابراین در تاریخ هر چه که از زمان پیغمبر تا حالا سُنَّت‌های اسلامی آن را حذف نکرده معلوم می‌شود درست است و هیچ عیبی ندارد. یکی عید نوروز است که نه تنها ما می‌گیریم همه‌ی ایرانی‌ها و کشورهای دیگری هم که سابقه‌ی تمدن ایرانی دارند می‌گیرند. حالا سازمان ملل نوروز را به رسمیت شناخته، نوروز یعنی روز اوّل فروردین است که فروردین از ماه‌های شمسی و تقویم سابق ایران است. بنابراین وقتی هم که مسلمان‌ها به ایران آمدند برای ما دین اسلام را سوغات آوردند ما پذیرفتیم ولی عرب تقویم دیگری داشت که می‌دانید تقویم قمری، محرم و صفر و برای مردم صحرائشین و عرب بدوی آن تقویم خیلی راحت‌تر است. برای اینکه الان برای ما هم خورشید کی وارد برج حمل می‌شود؟ یک چیز تقریبی است آن تقویم هم به ایران آمد و ایران آن را

هم گرفت و ایران شد دارای دو تقویم، ولی چون غالب رجال ایران در این دوران، تاریخ را به تاریخ قمری قرار داده بودند تولد و فوت و جنگ‌ها برحسب ماه‌های قمری محرم و صفر است. ولی لزومی ندارد که این تقویم را آدم رها کند و آن را بگیرد، نه، هر دو در جای خود هست هر وقت بخواهیم برویم در بیابان و بگردیم به تقویم قمری نگاه می‌کنیم، ببینیم چندم ماه است؟ ماه هست یا نه؟ ولی هر وقت جای دیگر برویم شمسی. اینها هیچ تفاوتی ندارد. بنابراین در این تقویم فارسی که قدیم ایرانی‌ها داشتند خیلی جشن‌ها بوده اصلاً بیشتر ما جشن داشتیم. در تقویم قدیم عزا اصلاً نداشتیم، جشن داشتیم، هر ماه یک روز جشن داشتیم به این معنا که روزها را که ما می‌گوییم، شنبه یک‌شنبه دوشنبه آنوقت‌ها شنبه یک‌شنبه نمی‌گفتند هر روز یک اسم داشت. ما حالا یک روزمان شنبه اسمش است و یک روزمان یک‌شنبه، بعد تا هفت، و باز برمی‌گردد از اول. به جای هفته آنوقت‌ها سی‌یه بود سی روز، هر روز یک اسمی داشت بیشتر اسم‌ها هم همین اسم‌های ماه‌ها بود: تیر، مرداد، شهریور، آذر، پس گاهی می‌شد که اسم روز و ماه یکی باشد مثلاً ۱۶ هر ماه اسمش مهر بود. در ماه مهر، روز ۱۶، هم اسم روز مهر است هم اسم ماه، آن روز را جشن می‌گرفتند. بنابراین، این دوازده ماه هر کدام یک روز جشن داشت. جشن سده در دی ماه بود این جشن‌ها را تا دوران‌های اخیر حفظ کرده بودند و



می گرفتند. این دو سه قرن اخیر که ایران همیشه دچار جنگ و دعوی شاهان انحصارطلب بود، مجال پیدا نمی کردند، در واقع همه‌ی اینهایی که مانده آداب و رسومی که مانده برای ما محترم است و بیخود می گویند که به اصطلاح بت پرستی و خرافات است. خرافات نیست. هفت سین نماد است. سلامت، سعادت، سرفرازی چند تا سین اینطوری البته یکی در شعرش می گفت:

فلک هفت سینی بچیده است برایم

که با آن حسابم دگر پاک باشد

سل و سینه پهلوی و سرسام و سودا

سیه زخم و چند تا سین دیگر

حالا در مقابل این آمدند سین سلامت درست کردند. از کی مانده نمی دانم؟ ولی رسم است امروز آداب و رسوم است. صحبت خرافات نیست، آخر متأسفانه ما خرافاتی هم داریم منتها بیشترش از خارج گرفته شده نعل اسب را که آویزان می کنند این کار، کار فرنگی هاست. نمی دانم از اسب چه خیری دیده اند که نعلش را متبرک می دانند؟ البته کار زشتی است. ولی نعل را که پرستش نمی کنند یا در هندوستان گاو را خیلی محترم می دانند بطوری که در کوچی باریکی از این طرف عابری می رود و از آن طرف گاوی می آید این عابر به احترام گاو می ایستد که گاو رد شود. البته این جهتش این است که یادگاری از

دوران قبل مانده اوایل دوران حضرت رسول ﷺ و شاید هنوز آب و زمین نبود و حیوانات را خیلی احترام می‌کردند به‌خصوص دام‌ها را احترام می‌کردند. البته اگر گاوها را پرستند، بله، درست نیست. که این اواخر هندوستان به اینجا رسیده بود و به همین جهت هم گاندی در یک صحبتش گفت، اول خطاب به مسلمین کرد گفت: شما برادران مسلمان اینها هم برادر شما هستند و به گاو احترام می‌گذارند، عواطف برادران خود را رعایت کنید جلوی برادرانتان به مقدساتشان توهین نکنید. از آن طرف هم یک مسلمان گاوی کشته بود و می‌خواست گوشت آن را بخورد بعد هندوها عصبانی شدند و ریختند و می‌خواستند او را بکشند و جنگ در گرفت. بعد خطاب به هندوها گفت: درست است گاو در نظر شما محترم است و باید هموطنان شما این احترام را رعایت کنند و مواظب باشند ولی گاو هر چه هم محترم باشد به اندازه‌ی یک انسان محترم نیست. شما برای خاطر یک دام، نباید انسانی را بکشید. به این طریق صلح کردند ولی همین اندازه که گاو را رعایت کنند اشکالی ندارد ولی اینکه حالا دارند می‌پرستند، نه. گاندی هم که خواست این را رد کند نگفت اعلامیه‌ای بدهد تکفیر کند و اعلامیه داد و اینطور به همان زبان خودشان دستور داد.

همینطور چهارشنبه‌سوری که نزدیک است درست است که ترقه و آتش خطرناک است تا یک خطر پیدا می‌شود روزنامه‌هایی که دلشان

می‌خواهد واقعه را بزرگ می‌کنند که آتش به پایش گرفت و بعد خوب نشد و چنین و چنان خیلی بزرگ می‌کنند. بله همه چیز خطر دارد مگر همین هوا خطر ندارد؟ الان هوا را چنان آلوده کرده‌اند که واقعاً خطر دارد. البته خطاب به شماها نیست خطاب به بعضی‌های شما که کم سن‌ها و مسن‌ها را توصیه می‌کنیم از خانه بیرون نیایند خطرناک است. هوا که نعمتی است و دست بشر در آن نیست، خدا نعمتی را داده و برای همه هست در این هم خطر است. مگر در آب خطر نیست در کشتی نشستی،

آب در کشتی هلاک کشتی است

آب در بیرون کشتی پُشتی است

خود همین آب در کشتی باشد شما را می‌برد ولی بیرون که هست ما از او استفاده می‌کنیم، آب می‌خورید به گلوی شما می‌پرد اگر نتوانستید که هیچی. دو، سه سال پیش روزنامه نوشته بود کودکی مداد دستش بوده از این مدادهایی که انتهای آن پاک‌کن دارد. این را در دهانش گرفته، پاک‌کن رفته در گلو و خفه شده. نتوانستند او را نجات بدهند. خطر در همه چیز هست، در ترقه هست، در آتش هست، در آب هست، اگر هر چه در آن خطر هست باید از آن در برویم؟ باید بمیریم دیگر! وقتی مُردیم دیگر هیچ خطری ندارد. وَاَلَا تا در زندگی هستیم به‌خصوص حالا، در خیابان می‌روید یک مرتبه ممکن است اتفاقی

بیفتید. پس به صرف اینکه خطراتی در این هست کافی نیست تا چیزی را ترک کنید. بطورکلی بله خطر هست باید خیلی دقت کرد. حالا بچه‌ها به اصطلاح آتش‌بازی می‌کنند ولی از قدیم بزرگان دستور دادند و مراقبت می‌کردند. حالا نمی‌دانم اینها در کتب قبلی گفتند یا نگفتند به هرجهت ما حالا می‌گوییم و یک قرن دیگر می‌گویند در کتب قبلی گفتند.

در آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا**، چنین عبارتی است، همه وارد جهنم می‌شوید. این آیه که آمد از پیغمبر معنی این را پرسیدند فرمود: معنی اش واضح است. عرض کردند یا رسول‌الله تو هم وارد می‌شوی؟ گفت: بله، من هم مثل یکی از شما، منتها من که وارد جهنم می‌شوم، جهنم خاموش می‌شود و فریاد می‌زند خدایا این را از اینجا ببر، من کارم را بکنم. این است که خداوند مرا به زودی از جهنم در می‌آورد.

هر یک از رسومی که به جا مانده، مسلمان‌های ایران به عکس آنچه می‌گویند از مسلمان‌های سایر ملت‌ها خالص‌ترند، نه یک نفر، فلان کس. وقتی می‌گوییم مسلمان یعنی کلی و دسته‌جمعی، آخر اینها مسلمان هستند که نوه‌ی پیغمبر، پسر پیغمبر را که دندان‌ش درد می‌گرفت لبش را می‌بوسید، سر او را جدا کنند؟ در کجای ایران چنین

کاری کردند؟ و وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، این آیه‌اش است مسلمان‌های ایرانی بودند و شیعه بودند. گویانکه حالا قبول ندارند. رازی را می‌گویند قرقیزستان است. مولوی را می‌گویند ترک است. این مال فلان جا است که ما از لحاظ سیاسی وقتی می‌گوییم ایران، ایران سیاسی است دیگر که ایران سیاسی هم ارزشی ندارد. به هر جهت تمدن اسلامی و ایرانی این را نگه‌داشته است برای تشریفات نوروز آن دعا را حضرت جعفر صادق گفته و رنگ اسلامی داده تا بماند. حتی من در روزنامه‌ها و تقویم کشور سوئیس دیدم که روز نوروز را جشن گل‌ها اسم گذاشته‌اند. چون آنها هم خیلی جشن دارند. به هر جهت حالا به این نام یا هر نامی باشد عید دارند. یکی هم تقویم ما، وقتی انقلاب کبیر فرانسه شد بعد از آن فرانسوی‌ها گفتند ما تقویم را عوض کنیم به جای ژانویه و فوریه و مارس یک اسم‌های عجیب و غریب گذاشتند البته برای ما عجیب و غریب است، خودشان شاید آشنا با این نام‌ها بودند چند سالی هم با همان تقویم زندگی کردند ولی بعد فهمیدند، دیدند چه غلطی کردند. برای اینکه فرض کنید فلان دانشمند در ماه اوت هزارونهصد و فلان به دنیا آمد و اختراعش را کرد، اینها هم که حالا اوت نمی‌دانند و نه ۱۹۰۰، به‌کلی تمام تاریخشان از بین می‌رود. این است که برگشتند. شوروی هم

همینطور، وقتی انقلاب کردند انقلاب سوسیالیستی، می‌گفتند تاریخشان را عوض کردند. اسامی ماه‌ها را عوض کردند همه‌ی این کارها را کردند بعد از مدتی فهمیدند که عجب شکری خوردند. برگشتند به وضع اوّل. همه‌ی اسم‌ها را لغو کردند و اسم دیگر گذاشتند و به اندازه‌ای بود که بعد از مدتی خودشان هم با همان تقویم رفتند. با تقویم قلابی که درست کرده بودند خودشان هم رفتند. در ایران هم گفتند ۲۵۰۰ ساله و جشن‌هایش و بعد گفتند خلاف اسلام است و خودتان می‌دانید. شماها آنقدر جوان نیستید که اینها را یادتان نباشد. نه، خودتان یادتان است و می‌دانید.

بنابراین جشن نوروز را خیلی محترم بدانید و از صمیم قلب و با صدای بلند تبریک بگویید. این جشن‌ها و نوروز و حتی چهارشنبه‌سوری یا نمی‌دانم پنج‌شنبه‌بوری اینها همه مثل حلقه‌هایی است که دیدید یک حلقه بعد، یک زنجیر دیگر به او وصل می‌شود و یک زنجیر دیگر، همه‌ی اینها یک زنجیر است ولی نگه‌دارنده یک حلقه است. اینها حلقه‌هایی است که ملیت ما و دین ما را نگه‌می‌دارد. حالا دین ما اگر اسلام است باید یک مشترکاتی با مسلمان‌های دیگر داشته باشد. وقتی ما این مشترکات را نداریم، احترام نمی‌گذاریم. گاو را در هندوستان می‌کشیم، آنها هم روز اوّل محرم را عید می‌گیرند و اوّل سال البته از قدیم در عرب رسم بوده و اوّل سالشان از محرم شروع می‌شود و آن را

عید می‌گرفتند حالا نمی‌دانم یک سال اتفاقاً اوّل فروردین در سوریه بودم آنجا تمبر چاپ کردند و با تبریک به مناسبت عید اوّل محرم، نه به خاطر ما، ولی تبریک گفته بودند ولی ما باید یک مشترکاتی داشته باشیم که بگوییم مسلمانییم. ان شاء الله خدا ما را مسلمان حساب کند، شیعه حساب کند و درویش حساب کند.

فتوهای علما / چهارشنبه سوری / دین زرتشتی / داستان موسی و شبان / آتش پرستی /  
مراعات حال بندگان خدا اوجب واجبات است / داستان موسی علیه السلام و  
بازخواست کردن خداوند به کشتن چن د هزار نفر / داستان ابراهیم علیه السلام و وساطت  
قوم لوط / داستان پنجمبر علیه السلام و اسلام آوردن وحشی / رفتار خوب نسبت به  
خانواده و شوهر / در اعمال خود خیلی مواظب باشید<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چهارشنبه سوری که می گویند نمی دانم از کی شروع می شود و از  
کی هست؟ اینها چهارشنبه سوری است یا چهارشنبه ی خالی؟ نمی دانم  
ولی به هر جهت آنچه که الان مورد توجه است اولاً در فتوهای علما،  
این را بدانید که فتواها به مناسبت روز است و حق هم هست. مثلاً برای  
اینکه دقیقاً بدانید در زمان ناصرالدین شاه مردم و علما به اصطلاح یا  
به هر جهت نمی دانم فشار آوردند که قرارداد دخانیات را امضا نکند

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۶ ه. ش.



ولی به هر جهت امضا کرد و آمدند. این دفعه با اسلحه به جنگ او آمدند. اسلحه چه بود؟ عبارت از تحریم بود، گفتند که استعمال توتون و تنباکو در حکم محاربه با امام زمان است. در حکم محاربه، نه خود محاربه که استنباط آن روز اینطور بود که استنباط کردند که این قرارداد به ضرر اسلام و به ضرر ایران است و نفوذ دشمنان اسلام را در مملکت زیاد می‌کند. ناصرالدین شاه حساب دیگری می‌کرد این است که او می‌گفت نخیر. آنوقت‌ها هم آقایان علما قدرت بیشتری داشتند و ایمان مردم هم به حرف آنها بیشتر بود. این است که این مسأله موجب می‌شد که همه‌ی تجار که در این کار بودند کنار گذاشتند. شرکت که می‌خواست از توتون و تنباکو استفاده کند، قراردادی بسته بود بعد که می‌دید اینطوری شده، به ناصرالدین شاه فشار آورد. ناصرالدین شاه ناچار شد قرارداد را لغو کرد و یک خسارتی هم به آن شرکت داد که همانوقت‌ها هم بعضی‌ها می‌گفتند که خود شرکت این کار را کرده برای اینکه دیده بعد از امضای قرارداد، برای او ضرر دارد و چندان فایده‌ای ندارد، می‌خواسته لغو کند، دیده اگر لغو کند باید غرامتی به ناصرالدین شاه بدهد، این کار را کرده و غرامت هم گرفته است.

حالا همیشه همه رقم حرف هست ولی ما اینطور عادت کردیم که هیچ حرفی را باور نکنیم. حتی وقتی مادر به بچه می‌گوید قربونت بروم بچه اگر زبان داشت می‌گفت نه باور نمی‌کنم. این مربوط به همان

زمان است وقتی قرارداد تمام شد و لغو شد دوباره عادی شد یا مثلاً تحریم‌هایی که مردم خودشان می‌کنند مثلاً گفتند پپسی کولا حرام است، چون صاحبش مثلاً مسلمان نیست. حالا این بستگی به اعتقاد طرف داشت. مدتی در تهران پپسی کولا کمتر مصرف می‌شد. وقتی اوضاع عوض شد حکم هم از بین رفت.

بنابراین این تحریم‌ها مناسبت خاصی دارد و از طرفی چون می‌گویند تقلید از میّت... ادامه‌ی تقلید از میّت نه، یعنی اگر یک بچه ۱۵ یا ۱۷ ساله بخواهد، از یکی از علما تقلید کند، نمی‌تواند از شیخ بهایی تقلید کند. باید از کسی که زنده است تقلید کند. جهتش این است که مردم را وادار کند که هرکسی که بگوید من مرجع تقلید هستم قبول نکند، تحقیق کند، از اینهایی که می‌تواند تحقیق کند. این یک حکمتش است.

به هرجهت در مسائل سیاسی هم همه همینطور است. یکی از کسانی که، از مخالفینی که می‌گویند علما در مسائل سیاسی دخالت نکنند همین است که خالصاً نمی‌توانند باشند به این معنی که زبان انگلیسی که نمی‌دانند و کتابی که نوشته شده این را از کجا می‌دانند؟ این را باید در نظر بگیرند یا به هرجهت، ولی عده‌ای می‌گویند اسلام که آمده همه‌ی گوشه و کنارهای زندگی ما را مشخص کرده و تعیین تکلیف کرده، حتی برای دستشویی که می‌رویم مستحب چنین، واجب

چنان، بنابراین مسأله‌ی سیاست مملکت که از توالت رفتن، گواينکه حالا فرقی نمی‌کند ولی علی‌القاعده از توالت رفتن مهم‌تر است، نه. به هر جهت بسیاری از فتواهایی که در طول تاریخ داده شده، مین جمله فتوای جهاد در جنگ با روس‌ها گفتند و بعد ایرانی‌ها در آن جنگ شکست خوردند. بعضی می‌گویند چون مردم به فتوای جهاد گوش ندادند، شکست خوردند. بعضی می‌گویند آنهایی که فتوای جهاد کردند بیخود کردند. چون ما سرباز نداشتیم به جنگ برویم، بیخود حکم جهاد را دادند. به هر جهت همیشه دو تا عقیده هست که گفتند یا مجتهد باشد یا چه. گفته‌اند در اینطور موارد مرجع تقلید داشتن، این حُسن را دارد که آدم چون به او اعتقاد دارد البته هرکسی را نمی‌شود گفت مرجع تقلید، نه، آقا چون اعتقاد داریم به او، هر چه او بگوید قبول می‌کنیم. بنابراین در این مسائل اجتماعی هم هر چه او بگوید قبول می‌کنیم. یک دورانی در شیعه و مکاتب اهل سُنّت، یک دورانی در بغداد که مرکز حکومت اسلامی بود، گفتند که پانصد مجتهد است هر کدام یک نظر می‌دهند. یکی تحریم می‌کند یکی به عکس می‌گوید نخیر خیلی خوب است یکی می‌گوید حلوا ارده خوب است حتماً بخورید مستحب است، یکی می‌گوید حلوا ارده حرام است نخورید. چون به اصطلاح سطح فکرم پایین است از خوراکی دم می‌زنم. یک شاعری بود بواسحاق اطعمه، بواسحاق مخفف ابواسحاق است. شیرازی بود شاعری

از مریدان حضرت شاه‌نعمت‌الله که از خوراکی دم می‌زد. یک مرتبه حضرت شاه‌نعمت‌الله از او پرسیدند از خوراک و از نعمت‌ها دم می‌زنی؟ گفت: ما آنقدر ارج نداریم که جرأت کنیم از خدا دم بزنیم، از نعمت‌های خدا دم می‌زنیم. حالا من هم از نعمت‌های خدا مثال می‌آورم، این است که در مورد مجتهدین هم، مجتهد چون نباید تقلید از نظر دیگران کند، ولی مسأله‌ی حکومت و اطاعت از حکومت غیر از مسأله‌ی فتوا است. یک مجتهدی هم که از مجتهد دیگر تقلید نمی‌کند ولی نظر او را غالباً می‌گیرد و حلاجی می‌کند، گاهی اوقات نصف آن را قبول می‌کند نصفی را رد می‌کند.

حالا هم خیلی از آقایان گفتند که مثلاً چهارشنبه‌سوری چنین است و بعضی از آنها اینطور گفتند و بعضی طور دیگری. اما یک چیزی را معتقدیم که اگر بگوییم چهارشنبه‌سوری حرام است ۱۴۰۰ سال از رحلت پیغمبر ﷺ گذشته در این مدت علما هیچکدام نفهمیدند؟ جلوی مردم را نگرفتند؟ از اوّل این چهارشنبه‌سوری بود، پس ما حرف آن همه علما در ۱۴۰۰ سال را باید یک‌خرده در هر سالی اگر یک نفر هم باشد باید در نظر بگیریم و بعد هم اینکه چهارشنبه‌سوری از قبل از اسلام مانده و سایر چیزها مثل هفت‌سین، سیزده به در، نمی‌دانم خیلی چیزها، اینها قبل از اسلام بوده حالا ما از کجا بفهمیم که این آتش‌پرستی است؟ اصلاً اساس دین زرتشتی یکتاپرستی و خداپرستی

است. منتها یک خدای روستایی، خدای دهاتی، داستان موسی و شبان را در مثنوی بخوانید:

دید موسی یک شبانی را به راه  
 کو همی گفت ای خدا و ای اله  
 تو کجایی تا شوم من چاکرت  
 چارقت (یعنی کفشت) دوزم، کنم شانه سرت  
 [دستکت بوسم، بمالم پایکت]  
 وقت خواب آید بروم جایکت  
 رختخواب تو را آماده کنم، این خدای او همین است. خدا همین  
 را اگر خالص باشد قبول می‌کند. به دلیل اینکه بعد که موسی به او  
 توپید که این حرفها چیست که می‌زنی؟  
 گفت موسی: های خیره سر شدی؟  
 خود مسلمان ناشده کافر شدی؟  
 این یک مرتبه متوجه شد که نسبت به محبوب و معشوقش  
 یعنی خداوند، دچار چه اشتباهاتی شده از ناراحتی و خجالت آتش گرفت  
 بعد خداوند به موسی گفت این چه حرفی بود؟  
 تو برای وصل کردن آمدی  
 نی برای فصل کردن آمدی  
 این است که موسی علیه السلام رفت پیش چوپان و معذرت

خواست و گفت:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگوی

بعد هم گفت که آتشم زدی و مرا سوزاندی و دیگر کاری با

تو ندارم.

حالا دین زرتشتی در دورانی آمد نه اینکه اینطوری است، این را مثال زدم که چنین ایده‌ای از خداوند داشتند که انسانی مثل ماست. منتها در این جریان که زرتشت مبعوث شد بشر در آن تاریخ در تاریکی بود. در مورد آتش، ما قبل از آن تاریخچه‌ای نداریم ولی تقریباً در همان دوران آتش کشف شد. یونان قدیم خدایانی دارند که یکی از خدایان، خدای آتش است. اسمش را یادم رفته، من فارسی را یادم می‌رود حالا این هم که اسم فرنگی است. خدایان، این خدای آتش را محاکمه کردند که چرا آتش را یاد بشر دادی؟ این خیلی با این آتش و نور ترقی خواهد کرد و وضعیت ما در خطر است. راست هم می‌گفتند الان کسی خدایان را نمی‌شناسد یا اصلاً خدا را نمی‌شناسد یا خدای واحدی. آنقدر آتش مهم است. آتش که هم حرارت می‌دهد و هم نور می‌دهد، شما اینها را اگر از هم جدا کنید حرارت چقدر در زندگی ما مهم است؟ نور خیلی مهم است، آتش، هم حرارت دارد و هم نور دارد. البته زرتشت آتش را مظهری مهم از خداوند معرفی کرد یعنی خداوند هم به ما جان

می‌دهد، حرارت می‌دهد و هم به ما روشنی می‌دهد، این چنین خداوندی است. بعد به تدریج همانطور که در همه‌ی ادیان بعدی و قبلی هم دیده‌اید که مؤبدان گفتند این آتش مقدس است و آتشی است که خود زرتشت آورده و نمی‌گذارند خاموش شود و این آتش نگهبان می‌خواهد، معبد می‌خواهد و عده‌ی زیادی دور و برش بودند که از آن نان می‌خوردند. آنها کم‌کم دیده‌اید برای اینکه ارزش کار خود را بالا ببرند به این چیزی که متولی آن هستند یعنی آتش، اهمیت بیشتری می‌دادند به تدریج گفتند خدا هیچی، همین خداست. برای چه؟ برای اینکه وقتی این ترقی کند از مقام بنده و مظهر خدا به خدایی ترقی کند شما و این آقا از نوکری به اربابی ترقی می‌کند این است که شد آتش‌پرستی. بعد هم همینطور خداوند در زرتشت، خداوندِ خالق، نور آفرید و ظلمت. ما می‌گوییم، شیطان مخلوق خداوند است خود او در صف فرشتگان می‌ایستاد بعد از امر خدا دوری کرد دو گروه داریم شیطان و فرشته، آنها این نور و ظلمت را تبدیل کردند.

ما وقتی غذا می‌خوریم مستحب است اول غذا بسم‌الله می‌گوییم آخر غذا الحمدلله، ما وقتی از نور استفاده می‌کنیم از حرارت و آتش استفاده می‌کنیم. وقتی تمام شد این برق و نور را چه کسی به ما داده؟ ادیسون نداده، او اختراعش کرده، خداوند داده است. هم حرارت را که گاهی آنقدر حرارت می‌دهد که در تابستان عرق می‌کنیم اینها را خدا

داده از او تشکر می‌کنیم. از آتش که هم نور دارد و هم حرارت دارد، دو نعمت خدا را با هم جمع کرده درست است که خداوند گفته همه چیز را به تسخیر شما در آوردیم و شما بشر بر همه‌ی اینها مسلط هستید ولی این نعمت را که خدا به ما داده از او تشکر می‌کنیم.

بله خطر البته هست، آب خوردن خطر دارد، حرف زدن خطر دارد، حرف زدن که حالا البته خطرش خیلی بیشتر است. نفس کشیدن در هوای دود خطر دارد همه خطر دارد. ولی چه کنیم؟ خداوند این همه خطر را مثل گودال مار درست کرده ما را هم این داخل انداخته. هوای کثیف، چه و چه. این است که منتها از لحاظ اجتماعی این وظیفه‌ی همگانی ماست که کارهای ما حتی عبادات ما نباید به دیگری لطمه بزند یعنی اگر مثلاً یک نفر در بیابان تشنه است ما کوزه‌ی آب را در بیاوریم و بخواهیم وضو بگیریم و نماز بخوانیم آن بیچاره له‌له می‌زند، وضو لازم نیست بگیریم، آن آب را ببریم او بخورد. اگر ماند، وضو بگیریم، اگر نماند تیمم کنیم، نماز بخوانیم. مراعات حال بندگان خدا واجب واجبات است. خدا که به عبادت ما محتاج نیست خداوند ما را آفریده چه مسلم باشیم و چه کافر، مخلوق خود او هستیم و گردن خودش است ولی بندگان دیگری را که آفریده این بنده را هم مثل ما دوست دارد. همه‌ی مصنوعات خود را دوست دارد. دیده‌اید، می‌دانید موسی علیه السلام یک مرتبه بازخواست شد. موسی عرض کرد خدایا من چرا



نباید بروم در محلی که برای ما آرامش قرار دادی؟ خدا بیابان را نشان داد گفت: از اینجا بروید. موسی علیه السلام نه به عنوان اعتراض، برای اینکه بفهمد، گفت: من چرا نباید بروم؟ خدا گفت: یادت نیست چقدر از بندگان من را کُشتی؟ معلوم می‌شود بندگان را دوست دارد. برای بندگان موسی، پیغمبر خود را بازخواست می‌کند. عرض کرد: بله خدایا یادم است ولی من از خودم که نکُشتم تو امر کردی، هر که در مقابل این گوساله خم شده بکُش، من هم کُشتم. یا فلان جا امر کردی هر کسی که به این قبیله آمده بود و اثری بر پشتشان بود و بیشتر هم از جوان‌ها بودند تو گفתי بکُش و من هم کُشتم، دو بار، هر بار سه هزار نفر، به امر تو بود. خداوند فرمود: بله مجازات نمی‌کنم که تو را به جهنم بفرستم. ولی می‌خواهم آنقدر بفهمی که من مگر این بندگان را دوست نداشتم؟ مگر من نبودم که آن شش هزار نفر را خلق کردم تو اصلاً دلت نسوخت همه را بکشی؟ چون من گفتم بکشی؟ خداوند بر امری که خودش کرده می‌خواهد که نمونه‌اش به حضرت ابرهیم علیه السلام جدّ بزرگ حضرت موسی علیه السلام وقتی آن فرشتگان را فرستاد که بروند قوم لوط را مجازات کنند از راه، اول آمدند پیش ابراهیم علیه السلام. تورات می‌گوید خداوند بعد از اینکه برای قوم لوط خواست مجازات را اجرا کند گفت: من یک نماینده روی زمین دارم، خوب است که از کارهای من خبر داشته باشد. آنها هم خدا را در تورات مثل بشری حساب می‌کنند.

ما می‌گوییم، بله هر فرشته‌ای در کره‌ی زمین بخواهد دخالت کند امر الهی است که باید از پیغمبر زمان خودش اجازه بگیرد. مولوی هم همین را دارد. اینها آمدند پیش حضرت ابراهیم که در قرآن هست آن آخر که پرسید برای چه آمدید؟ اول نپرسید. غذا برایشان آورد بخورند. گفت: مهمان هستند بعد پرسید وقتی که گفتند می‌خواهیم برویم گفت: کجا؟ گفتند می‌خواهیم قوم لوط را مجازات کنیم و از بین ببریم و از زمین برداریم. یک تکه زمین را برداریم و از این طرف کنیم. حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: یک‌خرده صبر کنید حضرت رفت در گوشه‌ای توجّه به حال خودش و مناجات که تو یک قوم را می‌خواهی بکشی؟ قوم گنهکاری، آخر ممکن است در اینها آدم مؤمن هم باشد، خدا گفت: اگر صد نفر مؤمن در اینها باشند همه را نجات می‌دهم. ابراهیم علیه السلام گفت: آخر صد نفر زیاد است، از کجا پیدا کنم؟ خداوند گفت: اگر پنجاه نفر مؤمن باشند همه را نجات می‌دهم. باز ابراهیم فکر کرد پنجاه زیاد است چانه زد تا آن را کم کرد و خداوند گفت حرف نزن دیگر قضای الهی است. اینها رفتند ابراهیم دلش به قومی که آنها را ندیده (قوم لوط جدا بود، اینها جدا) و همه هم گنهکار بودند دلش سوخت. آخر جهات عظمت ابراهیم که خدا ابراهیم را دوست خود گرفت وَإِخْتَدَّ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، دوست خود گرفت. دلش برای آنها سوخت. در واقع خداوند به

موسی گفت تو دلت برای قوم خودت که خطا کرده بودند نسوخت؟ این عظمت ابراهیم علیه السلام و پیغمبر ما که تابع او بود در این است.

نمونه‌ی دیگر پیغمبر ما در داستان وحشی که غلام هند مادر معاویه بود. هند به او وعده داد که آزادت می‌کنم و چنین و چنان به شرطی که حمزه را بکشی. سیدالشهدای اسلام قبل از جریان عاشورا، حمزه است. بعد از شهادت حمزه به دست وحشی، حضرت خیلی متأثر شدند و در واقع با خود شرط کردند که اگر دستشان به وحشی برسد او را تکه‌تکه کنند که خداوند آیاتی همانوقت که در اوّل حضرت آمد نازل کرد که مثله کردن را حق نداری. هیچ مجرمی را نباید مثله کرد. مجازات اعدام است، بکنید، حبس است، حبس کنید ولی حق قصاص برای پیغمبر بود تا او را قصاص کند که یک روز پیغمبر در منزل نشسته بود کسی صورت پوشیده که معلوم نبود کیست سلام کرد و نشست گفت: من می‌خواهم مسلمان شوم. پیغمبر گفتند باید شهادت را بگویی، او گفت و دست شهادت داد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وقتی اسلام آورد صورت خود را باز کرد. حضرت دیدند وحشی است. این داستان از قدیم بود یعنی عظمت پیغمبر همین است که به وحشی گفتند که اسلام آوردی، همه‌ی گناهان تو که تا این روز کردی بخشیده شد از حالا به بعد مراقب باش، من می‌خواستم تو را قصاص کنم حق قصاص من هم ساقط شد. امّا

مسلمان‌ها غیظ و کینه‌ای نسبت به تو دارند اگر تو را ببینند تو را می‌کشند که نباید بکنند. برای همین آهسته و مخفیانه و شبانه از شهر برو بیرون. این کار را کرد. این همان دستوری است که ابراهیم علیه السلام اطاعت کرد و موسی علیه السلام مورد بازخواست قرار گرفت. پیغمبر هم این کار را کرد.

به هر جهت حرف چهارشنبه‌سوری بود چطور آمدیم به حضرت ابراهیم علیه السلام؟ مسلماً آنها چهارشنبه‌سوری نداشتند. اسلام هر جا می‌آمد آداب و رسومی که آنجا بود تأیید می‌کرد، مگر اینکه با اسلام مخالف بود. اسلام چه بود؟ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْلَمُوا، بگویی خدایی جز الله نیست کوروش که الان یهودی‌ها او را همدریف پیغمبر می‌دانند او هر جا می‌رفت چیزی را خراب نمی‌کرد و بابل را فتح کرد معبدشان را سر جایش گذاشت و یکی گفت: شاید مال شما را خدا قبول کند و مال مرا قبول نکند. این است که می‌گویند اسلام هم دین فطرت است. اینطوری است که چیزی که قرن‌ها قبل بوده همان کاری را کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد و برای مسلمین عمل کرد. هر جا می‌آمدند آداب و رسومشان را حفظ می‌کردند. ولی آنچه که مخالف اسلام بود، نه. یک‌بار ایرانی‌ها، سرداران ایرانی پیش عمر رفته بودند به خاک افتادند و سجده کردند، گفت این چه کاری است؟ (حالا یا خودش یا علی علیه السلام) گفتند ما در مقابل بزرگان سجده می‌کنیم، گفت: نباید بکنید، سجده

فقط مال خداست. البته سجده‌ای که ما جلوی خانه‌ی کعبه می‌کنیم، جلوی مرقد ائمه می‌کنیم، به‌عنوان اینکه دستمان را دراز می‌کنیم و می‌گوییم تو که داری می‌روی آنجا دست ما را هم بگیر و ببر، به‌عنوان شفاعت. این آداب و رسوم در طی تاریخ مانده، پس این مدت این را خلاف اسلام نمی‌دانسته و خلاف اسلام نیست. بنابراین اشکالی ندارد. منتها چون باید به دیگران مزاحم نباشد، شما اگر بیرون بیاید هم مزاحم دیگران است و هم مزاحم خودتان ولی وقتی در محیط کوچک‌تری باشد نه. این از این.

در نتیجه دو سؤالی که رسیده و هر دو در واقع یک مطلب است. این هم بگوییم که چهارشنبه‌سوری و هیچ روز هفته ربطی ندارد. این سؤال است که بعضی خانم‌ها می‌گویند شوهر ما با ما مخالف است و می‌گوید اینها خرافات است اینجا دیوانه‌خانه است و ما را چهار تا دیوانه می‌دانند،

آزمودم عقل دور اندیش را

بعد از این دیوانه سازم خویش را

این توجه را بکنید که یک نفر، دو نفر که خرافاتی بودند وقتی ببینند، ذهنشان به همه می‌رود. بنابراین سعی کنید مسأله‌ی **كُلُّكُمْ رَاعٍ** و **كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ**، همه خطاب به مؤمنین که همه چوپانید، چوپان یعنی نگهداری، همه هر کدام مسئول یکدیگر هستید. این

همبستگی کامل شماست. **كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ** اگر چوپان بگوید خیلی خوابم آمد خوابیدم گرگ به گله بزند یا به گله بگوید شما اینجا باشید من این ده کناری رفیقی دارم و بروم با رفیقم احوالپرسی کنم و ببایم، نمی‌شود. این است که در اعمال خود خیلی مواظب باشید و فکر کنید تمام اعمال شما همه را در برمی‌گیرد.

یکی این و یکی هم اینکه رفتار خودتان نسبت به خانواده و شوهر خوب نباشد، شوهر می‌گوید این زن من هم که مثل همه‌ی زن‌هاست و باید خوب باشد چرا خوب نیست؟ چون درویش است برمی‌گردد به درویشی. نه، این است که خیلی در روابط با شوهر و با بچه‌ها مسئولیت سنگینی دارید. آخر کاری نداریم ولی مواظب باشید که یک وقتی یک خانمی نامه نوشته بود و شکایتی کرده بود که شوهرم مرد خوبی بود و چطور بود و چطور شد که رفته یک زن گرفته، گفتم که اگر زن گرفته (عیب‌های دیگر را کار ندارم) این عیبش تقصیر شماست. قبلاً خیال می‌کرده که زن‌ها آدم را اصلاح می‌کنند زن گرفت، دید نه، شما به درد او نمی‌خورید. گفت پس این زن نیست. اگر شوهر شما زن دیگری می‌گیرد این بیشتر تقصیر شما است تا تقصیر خود او. نه اینکه تقصیر ندارد، نه! او به جای خود تقصیر دارد، ولی همه‌ی تقصیرها گردن او نیست، بیشتر تقصیر شماست. اگر به‌عکس خوب باشید این خوبی... یک وقتی یک آقا و خانمی که آقای مثل اینکه مرحوم شده، طلب کردند و مشرف شدند. من به آنها

گفتم شما دخترتان مشرف شده صبر کنید ببینید او خوب است یا نه؟ گفتند دیدیم او خیلی فرق کرده ما علاقه‌مند شدیم. من، هم آنها را دعا کردم و هم دخترشان را. اگر خوب باشید خوبی سرایت می‌کند، اگر بد باشید بدی سرایت می‌کند. این هم یک جواب.

خداوند کار خودش را می‌کند، چه بخواهید و چه نخواهید! کسی که توکل بر خدا کند، همان او را بس است! اگر من با با هم باشند بنیانِ مَرصوص می‌شود و کسی نمی‌تواند کاری کند! آنچه از خدا می‌رسد خیر است، چه ما بفهمیم و چه نفهمیم، تنها سعی کنیم بفهمیم! گاهی رفتار ما طوری می‌شود که فکر می‌کنیم دنیا برای ماست!

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

همانطور که میوه‌ای می‌خواهید؛ اوّل بذر می‌پاشید، من هم اوّل بذر تبریک را می‌پاشم تا پس‌فردا ان‌شاءالله تبریک بگویم. همیشه زندگی رنج و زحمت دارد، سالی هم که گذشت همینطور بود ولی روی هم‌رفته اگر آخر سال فکر کنیم دو صفحه می‌بینیم گاهی سفید، گاهی سیاه می‌بینیم که اعمال ماست. گاهی آدم می‌شویم گاهی نه. یک صفحه کارهای خداست که آن سفید است، اگر هم یک جا را ما سیاه می‌بینیم، چشم ما سیاه است، همه‌اش سفید است. همه‌اش خیر است. برای اینکه خدا غیر از ما مخلوقات دیگری هم دارد، که باید رسیدگی کند. ما خیال می‌کنیم ماییم و همین دنیا و من تنها هستیم. از



این قبیل من، خیلی من‌ها هستند. یک من چیزی نیست باید آن را برداشت. ولی این من‌ها اگر با هم باشند می‌شوند، بنیان<sup>۱</sup> مرصوص و می‌شود یک خروار، کسی نمی‌تواند کاری کند. بنابراین اوّل این است، که من‌ها با هم باشند. بعد هم توجّه به اینکه غیر از ما باز هم کسی هست، حالا چرا این فکر در ما ایجاد شد؟ این را می‌دانیم که تنها نیستیم این همه جمعیت اینجا هست، عملاً طوری رفتار می‌کنند که انگار تنها هستند. مثلاً برای من نامه آمده می‌بینم این همه نامه هست، ولی الان چهار پنج صفحه است، اگر من بخواهم بخوانم همه‌ی شما باید مثل مجسمه را که نگاه می‌کنید مرا نگاه کنید که دارم نامه می‌خوانم. فکر دیگران نیستند این است که بدون اینکه فکر کند اگر هم بگوئیم، تو فکر می‌کنی دنیا فقط خودت هستی می‌گویدی نه هرگز. راست هم می‌گویدی می‌داند که دنیا مال او تنها نیست ولی مع‌ذلک طوری رفتار می‌کند، رفتار ما طوری می‌شود که فکر می‌کنیم دنیا برای ماست، دنیایی غیر از من و ما نیست. شاید جهتش هم این است که اوّل بار که خدا پدر ما را خلق کرد او را تنها آفرید او مدّت‌ها تنها بود. عادت کرده که همه‌ی این باغ (در باغ عدن بود دیگر) همه‌ی این باغ را در اختیار او گذاشت و گفت مال تو باشد، عادت کرده که همه‌ی باغ دنیا را باغ خودش بداند. از همین توهم و تخیل که در ذهنش بود، خطا کرد. گفت: این باغ که مال من است برای من است، آن دو تا درخت چیست؟ مال کیست؟ در باغ من کاشته و حتی بعداً هم به‌قول

تورات، که از قول خداوند اینطور می‌گوید؛ خداوند از آن بالا نگاه کرد دید که این چه کار می‌کند؟ صبح راه می‌رود بیل می‌زند، شاید برای خودش شعر می‌گوید، مثلاً از بیکاری دارد مچاله می‌شود. خسته می‌شود، یکی مثل خودش آفرید که تنها نباشد. آدم عادت نکرد، که وقتی یکی همراهش هست یک نفر دیگر غیر از خودش هست به فکر او هم باشد. عادت نکرده خداوند او را آفرید که آدم تنها نباشد. از تنهایی حوصله‌اش سر نرود این فکر و این احساس به همه‌ی فرزندان آدم رسید که می‌گوید این چه خدایی است که می‌گوییم کارهای خیر را می‌کند، چرا فلان جا این کار را می‌کند؟ چرا ما زندگی‌مان درست نمی‌شود؟ و فلان و اینها، از این چراها. آقا خدا شما یکی را که ندارد! چقدر بنده از این قبیل دارد؟ باید به فکر همه باشد. یهود و نصارا در قرآن دارد گفتند کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر یهود باشد یا نصارا. این آرزویشان است، ولی صحیح نیست، شما هم خدایی را می‌خواهید که باغی درست کند و هر چه شما می‌خواهید بکند یعنی خداوند پیشخدمت شما باشد، مباشر باشد. خداوند کار خودش را می‌کند چه بخواهید، چه نخواهید، چه تعظیم کنید و چه سرفراز باشید، چه با شیطان رفیق باشید و چه نباشید، خدا کار خودش را می‌کند. همه نمی‌دانند، چه کسی این را می‌فهمد؟ در سوره‌ی طلاق آیه‌ی تحریم است که می‌فرماید: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ

اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، کسی که توکل بر خدا کرد، توکل یعنی تکیه، این یک توکل معنی ظاهری اش وکیل گرفت کسی که توکل بر خدا کرد همان او را بس است. هیچ چیزی دیگر نمی‌خواهد، فَهُوَ حَسْبُهُ. پس همه‌ی کارهای ما چه می‌شود؟ همه را کنار بریزیم؟ خداوند به کارهای او می‌رسد. خداوند بر هر چیزی درجه و اندازه گذاشته است. این چنین شخصی می‌فهمد که غیر از خودش دیگران هستند، لا اقل وکیل هست. تو می‌گویی توکل کردی و خدا وکیل توست. چرا پس تکیه به او نمی‌کنی؟ حق‌الوکاله‌اش را بدهی. این است که آنچه از خدا می‌رسد خیر است، چه ما بفهمیم و چه نفهمیم. منتها سعی کنیم که بفهمیم. من گاهی دعا می‌کنم می‌گویم خدایا هر چه از تو می‌رسد خیر است، من که نمی‌فهمم خیر است، خدایا یک کاری کن همان اول بفهمم خیر است، که دیگر سرت غر نزنم و ان شاءالله خدا این دعا را قبول کند هم از من هم از شماها.

روز از شما مبارک باد / هر روزی که از شما مبارک باشد، روز خداست / ایام الله /  
اثری که خداوند می‌دهد و داستان زن بدنامی که شیخ به او گفت «ای فاحشه برو» که  
با تکرار این ذکر متجabbالدعوه شد / خداوند به همه نظر دارد / سستی نکنید و نگران  
نباشید / در مورد آیاتی که برای شادی آفرینند، عید نوروز، چهارشنبه سوری... ۱

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک عبارتی دیدم که مسلماً منسوب به یکی از عرفا است که  
یادم نیست کیست، نمی‌دانم به نظرم مقالات شمس تبریزی است یا  
ممکن است خواجه عبدالله انصاری باشد، به هر جهت از بزرگان عرفان  
است. می‌گوید: «روز از شما مبارک باد». ما معمول است می‌گوییم  
امروز عید نوروز است بر شما مبارک باشد. این می‌گوید روز از شما  
مبارک باشد به نظرم شمس است خطاب به مولوی. روز از ما مبارک  
باشد، وَاِلَّا رُوزَهَا هَمَّةٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ يَوْمٌ  
خداوند به موسی خطاب می‌کند می‌فرماید: یادآوری‌شان کن به روزهای

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۵.

الهی. در آنجا من ندیدم نمی دانم نخواندم که مُفسّری به خود یعنی مُفسّری که قرآن را به صورت یک کتاب می بینند منظورشان از این چیست تفسیرشان از این چیست؟ همین عبارت که به فارسی گفتم در واقع همین است: «روز از شما مبارک باد». هر روزی که از شما مبارک باشد، روز خدا است. ایام الله که می گویند یعنی همان. قاعدتاً وقتی پیغمبری هست، ظهور دارد یا امامی ظهور دارد، در حال ظهور است هر چه او بگوید قاطع است، امر کمتر می کند امر مستقیم در مسائل زندگی امر مستقیم و صریح کمتر می کند ولی اگر هر امری باشد همان، هم در حاشیه است و هم در متن است.

می گویند یکی از بزرگان در تذکره نمی دانم کجا یادم نیست، نوشته اند به هر جهت یکی از بزرگان عرفان که اهل تربیت و دستگیری هم بود، آمد به بغداد، بعد گفتند که یک زن بدنامی در اینجا هست، اجازه می خواهد بیاید خدمت شما... ایشان چیزی نگفتند. ولی بعد آن زن آمد، تا سلام کرد ایشان گفتند: ای فاحشه برو! خیلی تند شدند. این سرش را انداخت پایین و رفت. بعد چند سال دیگر که ایشان سفر دیگری به آنجا کردند، گفتند یک زنی بود اینطوری که ما به شما گفتیم، عجیب عوض شده است حالا اصلاً مستجاب الدعوه است، مردم عبادتش می کنند، دستش را می بوسند، زیارت می کنند از او حاجت می خواهند. ایشان گفتند بگویید بیاید پیش من یا خودشان رفتند

نمی‌دانم گفتند بگویند بیاید پیش من. این آمد، سلام کرد، نشست. از او پرسیدند این مقام را به چه یافتی؟ گفت بر تکرار همان ذکر که تو گفتی. ایشان گفتند: کی؟ گفت من وقتی آن دفعه آمدم به قصد این بودم که گفتم ذکر که به من بده که به سوی خدا برگردم فرمودی ای فاحشه برو. من همان جمله را به عنوان ذکر همینطور مرتب می‌گفتم تا به اینجا رسیدم. فاحشه یعنی هر گناه، گناه سنگین، ای فاحشه برو یعنی ای شیطان بزرگ ای گناهان برو. این نتیجه‌ی اطاعت امر است و آنچه می‌گویند.

این مسلماً خود آن شیخ بزرگوار هم نمی‌دانست این اثر را دارد و این هم تا نگفته بود.... اثر مال او نبود، او حرفی زد که حرف معمولی بود و حتی ناسزا بود، خداوندی که **يُدَلُّ** **اللَّهُ** **سَيِّئَاتِهِمْ** **حَسَنَاتٍ**، گناهان را تبدیل به حسنه می‌کنند، آن خداوند این اثر را در این موج هوا قرار داد. صدا چیست، حرف چیست ذکر چیست، اینها موج هوا است. بعداً اثر را خداوند روی آن می‌گذارد. یا بطور مثال در فیلم‌ها کارخانه‌ای را نشان می‌دهد مثلاً فرض کنید برای صادرات پرتقال، دستگاهی هست یک برچسب‌هایی روی آن می‌زنند که پرتقال اعلا درجه‌ی یک مثلاً ساخت اسرائیل ساخت مالزی ساخت کجا، این آقا هر پرتقالی که می‌آید یکی از این برچسب‌ها می‌زند، این تا اینجا شبیه عین همان چیزی است که

خداوند بر اعمال و گفتار ما یک برچسب می‌زند. از اینجا به بعد یک تفاوتی می‌کند تفاوتش این است که آن پرتقالی که مارک اشتباهی آن آقا به آن زده، وقتی آمد به بازار و من و شما خریدیم نگاه می‌کنیم می‌بینیم اینکه پرتقال نیست، اینکه لیمو شیرین است ما از او بالاتریم از آن کسی که برچسب زده ما درست تشخیص داده‌ایم. اما خداوند برچسبی که زد از این کارخانه، اگر پرتقال برچسب لیموشیرین زد، آن تبدیل به لیموشیرین می‌شود. برای اینکه همه‌ی این خلقت‌ها به دست خودش است. این برای ما فرق می‌کند. پرتقال یا لیموشیرین. ولی او هر چه برچسب زد همان است. این حرفی که این شیخ زدند برحسب مقتضای روحی خودش بود. ولی خداوند هم که شیخ را فرستاده، آن بزرگوار را برای ارشاد، نگفته من یکی، تو یکی، گفته تو کارت را بکن، چه کار داری به من، من آن اثری که بخواهم به آن می‌دهم. روزها هم همین است. همه‌ی روزها همینطور از کارخانه خدا درمی‌آید، مارک می‌زنند شنبه یک‌شنبه دوشنبه حالا گاهی اوقات موسی را خداوند فرستاده برای خاطر این بنده‌اش. آن چیز چه می‌گوید، شعرش را یادم... می‌گوید: تو بندگی بجا بیاور که او روش بنده‌پروری داند. تو برای او دیگر تعیین نکن که چنین و چنان کن. خودش می‌داند که بنده را چگونه پرورش دهد. موسی را که می‌فرستد، روش بنده‌پروری برایش هست. و از همان اوّل به مادرش می‌گوید در دریا ولش کن. آخر یک

مادری، درست است که اگر هم ول نمی‌کرد، مثلاً بچه‌ها را می‌گرفتند می‌کشتند، ولی یک مادری به دست خودش بچه را می‌گذارد در صندوق که بیندازد در دریا یا در رودخانه‌ی نیل؟ بعد هم خداوند می‌گوید اگر نبود، دل او طاقت نمی‌آورد، ما بر دلش آرامش دادیم گذاشتیم این کار را کرد. همینطور یکی‌یکی. موسی علیه السلام که نه پدرش امپراطور فرعون بود و نه مردم گفته بودند که تو رهبر ما هستی بیا. هیچکس را نداشت باید این چهارصد هزار نفر، آن هم آدم‌های لجوج را اداره کند. این چه کار داشت تا هرکاری می‌شد می‌آمد پیش خداوند می‌گفت آقا اینها اینطوری هستند. می‌فرمود برو آن کار را بکن. یا آمدند جلوی رودخانه رسیدند (رودخانه یا دریا) جلو دریا، پشت سر قشون فرعون، که آمده همه‌ی اینها را بکشد. اینها غلام بودند دیگر، غلام و کنیز به اصطلاح، آنها با اسب و... که تند و سریع بیایند و اینها هیچی پیاده و همینطوری. این قسمت خیلی جالب است. با مرغ و خروس و گاو و گوسفند و هر چی دارند، بچه شیرخواره و اسلحه‌ای ندارند. باز دومرتبه آمد پیش خدا، یعنی خدا گفته بود که تکان نخور... کارش را کرد.

این خداست که روی اعمال ما مَهر می‌زند. روی وقایع طبیعی مَهر می‌زند. با همان برخورد ابوعلی‌سینا و حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که یک اشاره کرد تاس حمام رفت بالا. گفت این را بالا کن،



بوعلی سینا این مثل... آن کسی که مَهر می‌زند اینجا مَهر را داد به شیخ ابوسعید گفت مَهر بزن. که نخیر قانون جاذبه نیست، قانون دافعه است، این دارد می‌رود بالا. ایام‌الله هم همینطور است. منتها خداوند از ما انتظار دارد که همه‌ی روزها را ایام‌الله بکنیم، بتوانیم. یک نفر ممکن است بتواند این کار را بکند، ولی همه‌ی یک مَلّت و یک اُمّت نمی‌توانند. خداوند هم به اُمّتش، به همه نظر را دارد.

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

این است که گفته است که خودتان با هم تصمیم بگیرید و اَمْرَهُمْ سُورِ بَيْنَهُمْ<sup>۱</sup> تصمیم بگیرید آنوقت این روز را روز شادی قرار بدهید. روز عزا و تو سر زدن هم نفرمودند، منع هم نکرده، ما خودمان هم عزاداری می‌کنیم اما امر نکرده ولی به شادی در واقع دستور داده، امر کرده. ما از چه شاد باشیم، خوشحال باشیم؟ از اینکه وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>، سست نشوید، ناراحت، گرفته نشوید غصه نخورید اگر مؤمن باشید همیشه بالا بید همیشه بالادست هستید. ما پس حق داریم هر روزی را که إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بودیم هر روزی که جزء مؤمنین بتوانیم باشیم خودمان را به حساب بیاوریم شاد باشیم به حساب اینکه خدا به ما فرموده است وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا. یکی از این روزها، البته

۱. سوره شوری، آیه ۳۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

چون از روی قاعده‌ی *أَمْزُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ*، تصمیم دسته‌جمعی مردم است. ولی کدام مردم؟ نه آن مردمی که جمع شدند به فرعون گفتند موسی را بکش، اگر نه حکم و سلطنت تو را از بین خواهد برد. خدا البته آن حرف را شنید آن مَهر نفوذ را از روی آن حرف برداشت اثر نکند. *إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*، یعنی گروه مؤمنین هر چه تصمیم گرفتند خوب است و سستی نکنید و نگرانی هم به خرج ندهید *وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ* *إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*.

به این جهت این ایامی را که برای شادی آفریدند، عید نوروز، عید جشن سده، چهارشنبه‌سوری، بهانه است اینها بهانه است مثلاً سیزده‌بدر، اینها چون علتی بود که پدران ما شاد بودند. فرض کنید وقتی می‌بینیم پدران ما، پدر ما مثلاً در یک مسابقه‌ی فوتبال که حالا خیلی مد شده یک جامی گرفته و خیلی خوشحال است ما هم خوشحال می‌شویم دیگر. باید هم خوشحال باشیم. چه برسد به اینکه همه‌ی مؤمنین که برادران ما هم هستند خوشحال باشند، همه‌ی مؤمنین که فرض بر این است که برادران ما هستند خوشحالند به‌خصوص که این خوشحالی از یک شخص بزرگی که حضرت زرتشت باشد برای ما به یادگار مانده است. این است که این عید را ما محترم می‌داریم. البته تشریفات عید هم، تقویم و اینها شرح دیگری است.

«بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» (یعنی بهار) این شادی

هم دارد که خدا هر دو راه را برای ما گذاشته است لیل و نهار. هر دو هم به اندازه‌ی هم است. هم می‌توانیم خوب باشیم هم می‌توانیم بد باشیم هم می‌توانیم در زندگی‌مان در نور و روشنی روز باشیم هم می‌توانیم در تاریکی شب باشیم. این دیگر به ما نشاط می‌دهد که خودمان برویم به طرف روشنی.

مانمی دانیم چه چیز را خداوند قبول می‌کند / امید به رحمت خداوند / داستان نماز باران،  
خداوند دمانگی می‌خواهد / حسابی که خداوند دارد را مانمی دانیم پس بی حساب، کار خیر  
بکنید / از کار خوب و لو خیلی به نظرتان کوچک بیاید، دوری نکنید / میتان را  
درست کنید و وقتی میت خوب بود جز خوبی از آن صادر نمی‌شود<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چون این مطلب خارج از متن است، حاشیه است و آن این است  
که كَلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ. یک دستورالعمل بسیار جالبی  
است. می‌فرماید که: همه‌ی شما چوپان اُمت هستید. چوپان مَلَّت  
هستید؛ همه‌ی شما. و همه‌ی شما مسئول برای اُمت هستید. یکی این  
است که جلوی در اتاق همه جمع شدید، بعد هیچکس نمی‌تواند برود  
آن اتاق. همه‌ی شما چوپان هستید، یعنی خودتان تمرین کنید دیگر.  
این تمرین‌ها را من می‌گویم مثل این ورزش‌ها، نرمش که اُستاد  
یاد می‌دهد، البته یوگا هم همینطور است. اُستاد می‌ایستد و

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۹ ه. ش. (جلسه خاوران ایمانی)

می‌گویند این حرکات را بکنید. حالا من هم همینطور، می‌گویم که چه کار بکنید. تفاوتش فقط این است که الان در اینجا در خود حرفِ من هم اثر هست. ولی در حرف اگر نخواهیم اثر نیست (اگر خودمان نخواهیم).

این آقای که اینجا بودند، منزل ما می‌آیند، من هم می‌روم خدمتشان. از فرزندان حضرت سعادت‌علیشاه هم هستند با چهار واسطه (البته از طرف مادر به نظرم) می‌رسند به حضرت سعادت‌علیشاه. این است که آن خمیره‌ی عرفانی در وجودشان هست. من به آنها احترام بیشتری می‌کنم (مثل قوم و خویش در واقع) و اما حرف که خیلی زدیم. اینقدر حرف، شاید اینکه می‌گویند روز قیامت به همه‌ی اعمال ما و گفتار ما رسیدگی می‌شود، اگر همه این حرف‌ها را بخواهند روز قیامت بیاورند، سر و صدای خیلی زیادی می‌شود.

ما هرکدام در عُمرمان چقدر حرف زدیم؟ همه‌ی این حرف‌ها را بگذارند در بلندگو آنجا، نمی‌شود. ولی آنچه را خدا پسند می‌کند، نگه می‌دارد، به حساب ما می‌گذارد. یعنی آنچه می‌خواهد به واسطه‌ی آن به ما پاداش بدهد، آنها را نمی‌گذارد بادِ هوا بشود، جدا می‌گیرد، می‌گذارد اینجا، حساب می‌کند. یا آنچه را می‌خواهد ما را غضب کند می‌گذارد توی فیلتر. اگر خدای نکرده، آن عمل یا فکر یا حرف بد ما از روی عناد و دشمنی بوده آن را به حساب می‌گیرد، از اجر کم

می‌کند. اگر نه، همینطوری از بیکاری بوده یک حرفی زدیم، خداوند آن را به حساب نمی‌آورد، دور می‌اندازد، مثل این کاغذ باطله‌ای که پاره می‌کنند و دور می‌اندازند. مُنتها ما نمی‌دانیم چه چیز را خدا قبول می‌کند و چه چیز را رد می‌کند؟ جز گوشه و کنار از بعضی خبرها، داستان‌ها، چیزهایی که می‌گویند ما برای خودمان یک استنباطی می‌کنیم. یک نتیجه‌ای بگیریم که مثلاً اینطور چیزها را خداوند قبول می‌کند. یکی از مثال‌های جالبی که می‌زنند، می‌گویند که در قیامت (این کتاب *صحرائی محشر* جمالزاده را یک‌بار خواندم، پدرش درویش بوده است و جمال بروجردی بوده، نمی‌دانم کجایی بوده، در خود این هم این روحیه است، دو نکته است، این بالنسبه کتاب جالبی است، همه‌اش جالب و به‌دردخور نیست ولی نکاتِ به‌دردخور در آن خیلی است) کسی را در محشر، برای محاکمه آوردند. محاکمه‌اش که کردند بد در آمد، جمع و تفریق کردند، گناهانش خیلی بیشتر بود. آن دادگاه گفت: او را ببرید جهنّم. دادگاه آنجا هم بی‌حساب نبود. با استخاره هم نبود که بگویند استخاره کنید که ببرید بهشت یا جهنّم؟ دقیقاً حساب می‌کردند. معیارهایی که ما نمی‌دانیم و الان معلوم نیست. وقتی این را داشتند می‌بُردند، این هی نگاه به عقب می‌کرد، چهار قدم می‌رفت، برمی‌گشت، باز چهار قدم می‌رفت، سیخونک به او می‌زدند، چهار قدم دیگر می‌رفت و به عقب برمی‌گشت. خداوند گفت: او را

نگه دارید، ببینم. صدایش زد، گفت تو که جهنمی شدی، چرا هی می روی، برمی گردی به عقب؟ گفت من جهنمی شدم، می دانم که حُکم دادند بروم جهنم و دارم می روم. اما از لطف تو و رحمتِ تو من خبری نداشتم. در این محاکمه‌ای که شد رحمتِ تو و لطفِ تو را به حساب نیاوردند. من هی برمی گردم به عقب که شاید من را صدا بزنی، ببخشی. امید دارم که من را ببخشی. خداوند گفت: راه را کج کنید، او را ببرید به بهشت. به خاطر امید به خداوند. امید به خداوند، البتّه نه اینکه در خانه بنشینید و بگویید: خدایا برسان.

البتّه قصّه‌ی آن فردی که دعا می کرد و گاوی آمد منزلش، گاو را گرفت و کُشت و گفت این را خدا فرستاده، در مثنوی آمده است، آن بحثِ دیگری است، یک وقت دیگری صحبت خواهیم کرد.

این یک چیزی مثل همین که امید به خداوند داشتن، امید به اینکه خداوند فرمود: سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضِي، خداوند فرمود: رحمت من بر غضب من پیشی می گیرد و امید به رحمت خدا. می گویند یک سالی در یک شهری بیماری آمد. مثلاً وبایی، چیزی در قدیم که خیلی هم تلفات می داد. هر روز عده‌ی زیادی را می بُردند که... بعد خشکسالی آمد. مردم گفتند این چه وضعی است؟ فکر کردند و بالاخره فهمیدند گفتند که باید به درگاه خدا زاری کنیم. هر روز یک دسته می رفتند برای نماز باران. نماز باران هم، هر نمازی به خصوص وقتی آدم نماز

باران می‌رود، فرض کنید مثلاً اینهایی که سائل هستند، می‌آیند دَمِ خانه‌ها در می‌زنند، عَجَز و التماس می‌کنند، می‌گویند: یک چیزی بده، شما را به خدا یک کمکی بکن، یک چیزی بده. با فُحش که چیزی نمی‌دهند. فُحش اگر بدهد، می‌زنند توی سرش و بیرونش می‌کنند. حالا اَقْلاً وقتی چیزی می‌خواهیم اینقدر از درگاه خدا باید یاد بگیریم. البتّه استثنائاً وقتی فرزندی از پدرش تقاضا می‌کند، می‌پرد از جیبش در می‌آورد. غیر از این است. حالا می‌گفتند هر روز یک دسته‌ای می‌روند. یک روز مثلاً قِصَاب‌ها. یک روز بَقَال‌ها، یک روز آرمنی‌ها، یک روز مسیحی‌ها، یکی هم بود، دَمِ دروازه، عارفی بود هر روز که می‌رفت نگاه می‌کرد، می‌گفت که: نه! امروز چیزی نمی‌شود. بارانی نمی‌آید. باران هم نمی‌آمد. یک روز که یهودی‌ها آمدند و رفتند این گفت که: به‌نظرم امروز خداوند ان‌شاءالله مرحمت می‌کند و باران می‌آید، باران هم آمد. از او پرسیدند: تو به چه حسابی این را گفتی؟ گفت: اولاً اینها چون تا درمانده نشوند، نمی‌آیند از خدا چیزی بخواهند. خداوند درماندگی می‌خواهد. اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ<sup>۱</sup>، ثانیاً، دیدم خیلی از آنها چتر همراه دارند (در هوای آفتابی خیلی روشن) اینها امید دارند که خداوند رَحْمَتش کارکن است. خداوند این امید اینها را ناامید نمی‌کند. این هم از امید به خداوند داشتن. به رحمتِ خداوند



امید داشتن، ولی از غضبش فرار کردن.

اول سوره‌ی براءت که بسم‌الله ندارد، استعاذه مستحبی وارد شده است. می‌گوید: **أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ**، از خودت به خودت پناه می‌بریم، یا **أَعُوذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ غَضَبِكَ** از غضب تو به رحمتت پناه می‌بریم. این هم یک مورد.

یک مورد دیگری که باز در داستان‌ها، این داستان‌هایی که از بزرگانی رسیده که یک‌خرده از آن دنیا خبر دارند، می‌گویند کسی را که محاکمه کردند و در همان درگاه خدا و محکوم شد. یعنی معلوم شد گناهایش چربیده است. داشتند می‌برند او را خداوند (به‌عنوان دادگاه تجدید نظر به‌قولی) صدایش زد. گفت که: چیه؟ این عرض کرد: بله، من هیچ کار خوبی یادم نمی‌آید، همه گناهم. همه خطایم و من را دارند می‌برند به جهنم. گفت: ببین، چه کار خوبی کردی؟ این هر چی فکر کرد، گفت: من هیچ کار خوبی نکردم. هر چه کردم روی وظیفه بوده است. خداوند گفت: این یک کار خوب است. نبینید آنچه به خیال خودتان خوب است، به چشمتان جلوه کند. که از این در آداب استفاده کردند. گفتند اگر کادویی به کسی می‌دهید یا حتی اگر وجوه شرعیه به کسی می‌دهید، موظف هستید به کسی کمک می‌کنید، یادتان برود. بگویید من نکردم. خدا کرده است و اگر خطا می‌کنید یادتان باشد. نه، یادتان باشد که بنشینید غصه بخورید مثل کوفی‌ها که بعد از شهادت

امام حسین علیه السلام توی سرشان زدند، ای وای ما خطا کردیم. بله آنهایی که این کار را کردند، بعدش هم رفتند و خودشان را به کشتن دادند و جنگ کردند، از آنها بخشیدند. اما از آنها دیگر نه! این است که... بعد خدا پرسید: دیگر چی؟ گفت: من که یادم نمی‌آید. خدا گفت: یادت نیست؟ آن روز که رد می‌شدی از کوچه تنگِ صدتومنی‌ها (به قول آن روزگار قدیم) یک سنگ بزرگی بود پایت به آن خورد درد گرفت، گفتی آخ، خدا. بعد سنگ را برداشتی و گفتی: پای بنده خدای دیگری به این سنگ نخورد و بیچاره بشود! سنگ را برداشتی و کنار گذاشتی. این گفت: نمی‌دانم. خدا گفت: چرا، من یادم هست. همین کار خوبی که کردی. سه چهار تا از این حرف‌ها زد. بعد گفت که: من یک بیمارستانی هم ساختم فلان جا. فرمود: نه! آن به حساب نمی‌آید. آن را برای حقّه‌بازی ساختی. فلان جا من منزل هم به کسی دادم، که اینها قبول نکردند. خدا گفت: نه! آن را هم خواستی رأی جمع کنی. هر چه گفت... ولی از این قبیل کارهایی که خودش ندانست. خودش نمی‌دانست، خداوند گفت: فلان کار را کردی، اینها همه به حساب می‌آید. این است که در حساب هم که می‌گویند میزان و حساب. این میزان و حسابی نیست که ما می‌گوییم. مثل اینکه ما می‌گوییم خداوند همه کارش خوب است. همه کارش خیر است. بعد شما می‌گویید: اگر همه کارش خیر است چرا من اینطوری باشم و یکی دیگر که هیچ

زحمتی هم نکشیده، آنطوری باشد؟ این حساب ما است ولی حسابی که خداوند دارد ما نمی‌دانیم اینجایش را. ولی حسابی هست. به دلیل اینکه چندین بار هم خداوند کارهایی می‌کند که با حساب ما هم درست در می‌آید، بنابراین شما به حساب، کار خیر نکنید. کار خیر بی‌حساب بکنید، ولو کوچک. هیچ کاری را خداوند فراموش نمی‌کند، هر چه هم کوچک باشد، یک سلامی که به کسی بکنید و خوشحال بشود. شما می‌گویید سلام کردن چیز ساده‌ای است ولی فرض کنید خیلی از بیمارانی که افسردگی دارند و خیال می‌کنند هیچکس به آنها توجه ندارد یک سلام به او بکنید مثل قرصی است، دارویی است که به او دادید. حالش خیلی بهتر می‌شود. آن خوب شدنِ حال او به حساب شما می‌آید. خودش، همان خوب شدن برایش خوب است، مثل جزایی است. برای شما هم جزایی است. یعنی حالتان بهتر می‌شود و امثال اینها.

این است که گفتیم: از کار خوب ولو خیلی به نظرتان کوچک بیاید، دوری نکنید. احتراز نکنید. برای اینکه نمی‌دانیم خداوند چقدر به آن ارزش می‌دهد؟ و از کار بد ولو هیچ به نظرتان نیاید و بگویید اهمیت ندارد، حتماً احتراز کنید. برای اینکه معلوم نیست آثار بعدی آن چه باشد. خلاصه اینقدر ما افتادیم در کامپیوتر خیلی سنگینی که فقط خدا معنی آن را می‌فهمد. باید خیلی مراقب خودمان باشیم. نه اینکه

جزوه نودونهم / ۵۳

همه‌اش نگران باشیم که خداوند مراقب ما نیست، نه! خیلی ساده، نیتتان را درست کنید. وقتی نیت خوب بود، جز خوبی از خدا صادر نمی‌شود. ان شاء الله.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)



۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	۹۵
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	۹۸